



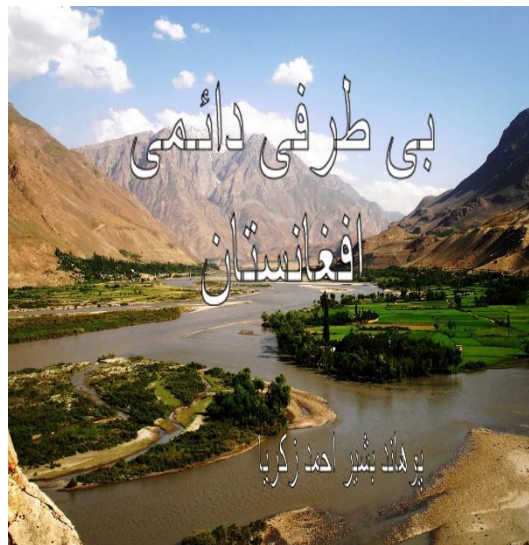
<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۰۲/۰۳

داکتر بشیر احمد زکریا

بی طرفی دائمی افغانستان: رساله تحقیقی



پوهاند بشیر احمد زکریا

ترجمه: رحمت آریا

فصل سوم

فصل سوم معلومات تاریخی که فرضیه افغانستان را اگر در آینده مانند سوئزرلند در آسیا شود، تقویت میکند

اکثریت تاریخدانان و علما، هرچند نه بصورت صریح ولی حد اقل بصورت ضمنی، با هم موافق اند که حوادث گذشته و عکس العمل های مردم می تواند ما را در درک کردار و سلوک شان در زمان حاضر و یا تحت شرایط مشابه در آینده کمک کند. همین نظریه را تحقیقات طب روانی و روان شناسی افراد، سایکولوژی دسته از مردم و سایکولوژی جمعیت کثیر مردم به اساس سلوک و رفتار گذشته شان بخوبی مورد تائید قرار داده است. هر چند با وقوف به تمام عکس العمل های سلوکی فرد تحت شرایط خاص در گذشته، ممکن داکتر طب روان - درمانی عکس العمل فرد را در برابر یک حالت یا واقعه مشخص پیشگویی کند؛ ولی پیشگویی عکس العمل یک ملت و یا دولت خیلی ها مشکل است. علی الرغم همه گفته های فوق هیچ کس نمی تواند از گذشته و آن ادراک عملی ای انکار کند که از مطالعات تحقیقی در تاریخ با پیامد های منسجم آن بدست می آید. بنابراین اگر نقل قول جورج سنتایانو *George Santayana* در قرن بیست «آنهایکه نمی توانند گذشته را بیاد داشته باشند محکوم به تکرار آن اند» و یا نقل قول «ادمند بورک *Edmund Burke*» را در قرن نهم «آنهایکه تاریخ را نمی دانند بدون تردید مقلد به تکرار آن شده اند» در نظر بگیریم پس این اقوال را باید منحنی یک اصل متعارف پذیرفت. به نظر من، حین صحبت پیرامون «بی طرفی افغانستان» این اصل عمده خالی از مفاد نه خواهد بود تا به شباهت تاریخ بی طرفی سوئزرلند با افغانستان که معیار طلایی به اثبات رسیده در عرصه زمان است نگاهی بیافکنیم، زیرا افغانستان و سوئزرلند عین موقعیت جغرافیوی را در قاره های آسیا و اروپا دارند.

تاریخ مختصر «بی طرفی» سوئزرلند

بسیاری از دانشمندان به این باور اند که سوئزرلند بدون بی طرفی عنعنوی خود هرگز نمی توانست منحنی یک ملت آزاد و متحد باقی بماند.

اولین اجتماعات بشری ایندو - اروپایی ها در اروپایی مرکزی شاید در حدود ۱۳۰۰ سال قبل از میلاد اقامت گزیده باشند. باستان شناسان مردمان آلپ را به نمادی از «اوتزی *Ötzi*» «مرد منجمد *Ice Man*» شناخته اند. در بین سالهای ۳۰۰ تا ۱۰۰ قبل از میلاد در محیط جغرافیوی «ارتفاعات سویس» و «تیسینو *Ticino*» مردم «سلتیک *Celtic*» که بزبانهای «گال *Gauls*» صحبت میکردند اقامت گزین شدند: مردمان «هلوتی *Helveti*» و «ویندیلیسی *Vindelici*» در ساحات غربی و شرقی نقاط مرتفع سویس و مردم «لیپونت *Lepontii*» در ساحات «لوگانو *Lugano*» مستقر شدند. مردمان غیر «سلتیک رایتی *non-Celtic Raetians*» در داخل یا وسط دره های سوئزرلند شرقی اقامت گزیدند. اکثریت این ساحات فقط از طریق کشف دفینه های فرهنگی «له تینا *La Tène*» آنان طی اکتشافات باستان شناسی یافت شده اند.

در سال پانزدهم قبل از میلاد بعد از اینکه لشکریان جولیس سزار [*Julius Caesar*] «قیصر جولیس» پاسخ منفی یافتند، جنرالهای قیصر، «تایبریس *Tiberius*» و «درسوس *Darsus*» کوه های آلپ و ساحات اطراف آن را فتح و آنرا به امپراتوری روم ملحق ساختند.

در دوره اخیر امپراتوری روم، تنصیر «عیسوی سازی» این ساحه آغاز و تا قرن چهارم بعد از میلاد ادامه یافت. بعد از انقراض امپراتوری روم غربی، اقوام جرمانیک به طرف کوه های آلپ کوچیدند. در میان قرن های پنجم تا نهم میلادی فرانکها هم به آن طرف کوچیدند. شارلمان فرانسه مبدل به شاه مقتدر شد، و قتیکه در روم تاج شاهی بر سر نهاد خواستار احیای امپراتوری کهن روم شد و سرزمین های «سویزی Schwyz» که بعد «سویزرلند Switzerland» شد و بنام قلمرو «هلواتی ها Helvati» نامیده میشد جزء از امپراتوری خود ساخت. متعاقب مرگ شارلمان، فرزندان ناشایسته وی بین هم چسبیدند، یکی شان فرانسه، دیگری ایتالیا و سومی جرمنی را از آن خود ساختند. قلمرو هلواتی ها سر انجام بخشی از امپراتوری جرمنی شد. گورنران «نائب السلطنه های» جرمن بالای اکثریت این سرزمین ها به نمایندگی از شاهان شان تا سال ۱۳۰۷م حکومت راندند، زمانیکه هر سه دره به تاریخ هفدهم نوامبر سال ۱۳۰۷م ابتکار اجلاس را رویدست گرفتند شب هنگام همین تاریخ، آنان خود را انسان های آزاد و مستقل اعلان کردند و ۳۰ نماینده اقوام هلواتی در علفزار های «روتلی Rutli» با آنها معلق شدند. هرچند آنان توافق نمودند که به حقوق سرداران و امرای خود احترام خواهند گذاشت ولی گورنر آستریا «هرمان گسler Hermann Gessler» که از این نیت شان خیلی مشکوک بود خواست نیت راستین مردم را به منصفه امتحان قرار دهد و تقاضا نمود تا برفراز ستون شهر «اوری Uri» کلاه دوک آستریایی گذاشته شود تا رعایا با ادای سلام به کلاه دوک، احترام خود را نشان دهند. تیر انداز شهیر «ویلیم تل William Tell» حین عبور از پهلوی ستون، به کلاه ادای احترام نه نمود! موصوف بلادرنگ نزد گورنر گسler برده شد و گورنر با نهیب صدای خشمگین خود جیغ کشیده گفت: «تو کماندار گستاخ! من مر ترا با وسایل خودت مجازات خواهم کرد؛ سببی را بر سر فرزند کوچک تو می نهم، برو تیر را رها کن! ولی هان هوش کن که تیرت خطا نرود!» عساکر کودک را به درختی بستند و بر سر کوچک او سببی را گذاشتند و به ویلیم تل گفتند: آنقدر از درخت دور برو تا ذره از نشانه را زده نتوانی! تیر از کمان جست و بطرف سر کودکی که با ترس می لرزید جهید. تیر سیب را دو نصف کرد. مردم هلهله و فریاد خوشی بر آوردند. گسler به ویلیم گفت، «چرا تیر دوم را از تیرکش «خریطه تیر» خود بیرون کردی؟» ویلیم تل گفت، «اگر تیر اول به سیب اصابت نمی کرد، یقین داشته باش که تیر دوم قلب ترا سوراخ میکرد.» گورنر عاقلانه فکر نه کرد و دست به محبوس ساختن ویلیم زد، زیرا از قیام و شورش تیر انداز شهیر «اوری» ترس داشت. بنابر این گسler با محبوس خود علی الرغم وزش شمال تند به عجله سوار کشتی شده و حرکت نمود. هر اندازه که کشتی در آبهای توفانی پیش میرفت وحشت توفان هم لحظه به لحظه به شدت خود می افزود، کشتی در دریاچه میان- کوهی کوه های پر نشیب در حرکت بود و هر آن در معرض تهدید نشیب کوه ها و امواج مرتفع آب قرار داشت. گسler را که لرز و واهمه غرق شدن کشتی فرا گرفته بود فرمان داد تا زنجیر های ویلیم تل را خلاص نمایند تا با متخصص دستگاه هدایت کشتی یکجا دستگاه هدایت کشتی را بدست گیرد. ویلیم تل دستگاه هدایت کشتی را بطرف تخته سنگ کوچک کنار دریا چرخاند و از کشتی خیز زده پرید و باد و توفان کشتی را در میان امواج ناپدید ساخت. ویلیم تل بر فراز کوه های شیب دار سویز بالا رفت، نام کوه های سویز سرانجام به سویزرلند تحول یافت. هر قدریکه ویلیم تل بالا میرفت این افکار جدی در ذهنش خطور میکرد، «از غضب این مستبد به کدام طرف پرواز کنم؟ با وجودیکه از پنجه های تعقیب وی فرار کرده ام ولی او طفل و زنم را در خانه من گروگان گرفته است. زمانیکه یک مقامدار وی در لندنبرگ چشمان پیرمرد منطقه «ملشتل Melchthal» را در بدل گناه شکستن یک انگشت خدمتگارش از حدقه کشید پس خود گسler با خانواده ام چی خواهد کرد؟ مادامیکه قانون حاکم نباشد پس کیست که میان من و تو حکمیت کند، من و تو، گسler، هر دو بی قانون هستیم، یگانه قاضی

میان و تو حراست – خودی است. یا زوجه بی گناهم ، طفلم و سرزمین آبایی ام ساقط خواهند شد و یا تو ای گورنر گسلر، تو! ترا از پا در خواهم انداخت و آزادی را حاکم.^[۱]»



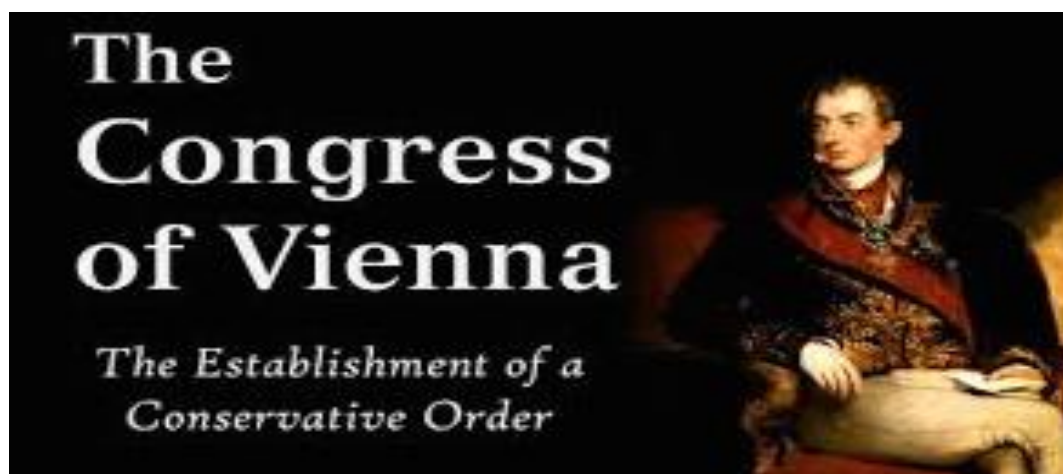
^۱ - Zschokke, Heinrich. The History of Switzerland for the Swiss People. Chapter Xii. “William Tell and the Three Men in Rutli”, A.D. ۱۳۰۷; Wallachia Publishers; New York, NY: ۵۳-۵۶ Published ۱۸۵۵ & ۲۰۰۵

در طی قرون دهم و سیزدهم، کنفدراسیون سویس متعاقباً فروپاشی امپراتوری کارولنجی Carolingian Empire ظهور کرد. مردم سویس علی‌الرغم جنگ‌های داخلی طی سالیان ۱۴۳۶ - ۱۴۵۰ با عبور از راه پر خم و پیچ و انقلابی بسوی کنفدراسیون، توانستند نواحی شمال و شرقی را تسخیر و امپراتور آستریایی را شکست دهند و شهزادگان جرمنی شرقی را مغلوب سازند و در قرن پانزدهم باکسب اقتدار بیشتر به مثابه یکی از دولت‌های عمده اروپایی ظهور نماید. در قرن شانزدهم بود که مردم سویس از پرستیژ و اعتبار بی‌همتای نظامی برخوردار شدند و در قاره اروپا به اوج قدرت سیاسی خود رسیدند.^[۲] کنفدراسیون سویس در سال ۱۵۱۵م بعد از شکست در جنگ «مَرینانو Marignano» حینیکه سعی میکرد تا فرانسوی‌ها را از شمال ایتالیا برانند، رهبران سویس با بی‌میلی و اکراه با دشمنان خود گردن به مصالحه گذاشتند. سویسی‌ها با وجود نداشتن زمین‌های کافی مزروعی و منابع طبیعی توانستند معابر ستراتیژیکی کوهستانات خود را حفظ کنند و در بدل حق دادن سربازان مزدور سویسی به فرانسه، کمک مالی دولتی یا سبسایدی بدست فرانسه را بدست آوردند. سویسی‌ها منبع دست به لشکر کشی بخاطر تسخیر کدام منطقه نزدند و هیچ نوع ائتلاف تعرضی و یا دفاعی را با فرانسه نداشتند تا اینکه در سالهای ۱۶۶۳، ۱۷۱۵ و ۱۷۷۷م آنرا تجدید کردند.^[۳]

سویس اصطلاح «بی‌طرفی» را برای بار اول در قرن شانزدهم میلادی بکار برد. تنها بعد از جنگ‌های سی‌ساله در بین کانتون‌ها «ولایات» کاتولیکی و پروتستان‌ت خود - «۱۶۱۸ - ۱۶۴۸م» - یعنی میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها، کنفدراسیون سویس پالیسی بی‌طرفی را منحیث سیاست خارجی خود روی دست گرفت، بدینگونه سویس خود را از خطر پارچه پارچه شدن که در اثر جنگ‌های مذهبی داخلی به میان آمده بود نجات داد و در جنگ‌های متعاقبی که در اروپا به میان آمد باز هم سیاست بیطرفی خود را حفظ نمود. لشکریان ناپلیون در سال ۱۷۹۸م بالای سویتزرلند حمله کردند و ژنوا را بخود ملحق ساخته و مماثل به نام جمهوریت فرانسه، «جمهوریت هلوتی Helvetic Republic» را اعلان نمودند. بدینگونه سویتزرلند مبدل بیک قمر فرانسه شد و سیاست عنعنوی بی‌طرفی را ترک کرد. ولی بعد از شکست ناپلیون در جنگ لیپزیک ۱۸۱۳م «Leipzig (۱۸۱۳)»، لشکرهای امپراتوریهای آستریا، پروس و روس، باوجودیکه دولت مرکزی سویس اعلان بی‌طرفی نموده بود، بر سرتاسر سویتزرلند یورش بردند. در جریان کنفرانس ویانا منعقد شده سالهای ۱۸۱۴ - ۱۸۱۵م بخاطر ایجاد توازن قوا در اروپای متلاطم، وضعیت قانونی سویتزرلند مبدل به نکته اساسی آجندای کنفرانس شد. به تاریخ بیستم ماه مارچ سال ۱۸۱۵م بود که قوهای مؤتلفه نیت شان را مبنی بی‌طرفی سویتزرلند بصورت دائم آشکار ساختند. سویتزرلند در باره سرحدات خود که فرانسه پیش از پیش ژنوا «Geneva» و نو شه تل «Neuchatel» و سائر ساحات را طی جنگ‌های ناپلیون بخود ملحق ساخته بود خواستار وضاحت شد. زمانیکه ناپلیون از «البا Elba» فرار کرد و در پاریس ظاهر شد، این مذاکرات ناگهان متوقف شد. از سویس خواسته شد تا به نیروهای ائتلاف اجازه دهد تا از ساحات قلمرو سویس عبور نمایند. از اینکه تمامیت ارضی و بی‌طرفی دائمی سویس رسماً وعده شده بود، «دایت Diet» یا «جنرال اسمبلی» سویس اشغال خاک سویس را مشروط به این شرط قبول کرد که نیروهای ائتلاف از سویس خارج، تمامیت ارضی و «بی‌طرفی دائمی» سویس را تضمین نمایند.

^۲ - Ditto. The History of Switzerland for the Swiss People.

^۳ - Sherman, Gordon E, "Neutrality of Switzerland," The American Journal of International Law ۱۲, No. ۲ (April ۱۹۱۸): ۲۴۱; and Baumgartner, "Neutralization of States," ۱۲



به تاریخ بیستم نوامبر سال ۱۸۱۵م آستریا، برتانیای کبیر، پروس، روسیه، فرانسه و پرتغال طی توافقنامه دوم صلح، اولین گروپ امضاء کننده بودند که بی طرفی دائمی سوئیزرلند را تصدیق و «تمامیت ارضی و گزند ناپذیری» سوئیزرلند را رسماً ضمانت کردند.^[۴] متعاقب آن در مدت خیلی کوتاه سویدن و هسپانیه گروپ دوم امضاء کننده شدند. از زمان مؤفقت کنفرانس بی نهایت مهم وینا به بعد توانایی سوئیس در دفاع از سرحدات خویش از طریق به حرکت انداختن تمام اردوی خود در جنگ اول و جنگ دوم جهانی که تعداد مجموعی آن به ۴۳۰۰۰۰ سرباز میرسید، عنصر حیاتی در مؤفقت بی طرفی دائمی آن کشور شده است. بدین طریق زمانی بود که آنها مردم سلحشور بزرگ و شهیر جهان بودند ولی حال همان مردم سلحشور، مردم صلح آور و مصلح جهان اند. «با نگاه به بی طرفی دائمی سوئیس» مردمان سوئیزرلند طی متجاوز از ۲۰۰ سال گذشته برخوردار از مزیت صلح و امنیت جاویدان اند و «بی طرفی دائمی» به آنها این توانایی را بخشیده تا ثروتمند ترین ملت جهان با چنان عاید سرانه بلند «تولیدات ناخالص داخلی per capita GDP» شود که تقریباً با ایالات متحده آمریکا در این باب همسری میکنند، این تولیدات در ساحات انکشاف و توسعه صنایع خفیفه اند مانند «محصولات کیمیاوی، ادویه جات، تولید ماشینری و وسایل برقی، وسایل اندازه گیری خیلی دقیق، ساعات، زیورات، محصولات زراعتی، وسایط نقلیه، منسوجات، چرم، رابر و پلاستیک اند.» مهمتر اینکه در میزان خوشحالتترین مردم جهان، امروز مردم سوئیس بعد از ناروی، دنمارک و آیسلند، به درجه چهارم بوده و خود را مسرورترین ملت جهان می پندارند.

چقدر فخر نصیب آن شخص خواهد بود که بگوید من از سوئیزرلند استم.

“How proud is one who can to say I’m from Switzerland!”

^۴ - Cronin, AK. A Sustainable Approach to Afghanistan’s Neutralization. Sustaining Security: Rethinking American Security Strategy, Eds. Jeremi Suri & Benjamin Valentino. Tobin Project. Oxford University Press. ۲۰۱۶.

